

انتشار کتاب داستان مصور حر بن یزید ریاحی

کتاب «شب آفتابی» نوشته محسن نعماء شامل داستانی مصور حضور حر بن یزید ریاحی در ماجرای کربلا توسط دفتر نشر فرهنگ اسلامی منتشر و راهی بازار نشر شد.

به گزارش سایت خبری پرسون، کتاب «شب آفتابی» نوشته محسن نعماء با تصویرگری حسین یوزباشی شامل داستانی مصور حضور حر بن یزید ریاحی در ماجرای کربلا برای نوجوانان، به تازگی توسط دفتر نشر فرهنگ اسلامی منتشر و راهی بازار نشر شده است.

این کتاب درباره شخصیت حر بن یزید ریاحی است؛ فرماندهی که به دستور یزید بن معاویه برای سد کردن راه سپاه امام حسین (ع) عازم شد و همان طور که دستور داشت، پیش از رسیدن کاروان امام (ع) به کوفه، با سپاه خود راه را بر ایشان بست. اما حر هنگام حرکت و اعزام به این مأموریت، ندائی غیبی شنید که او را به بهشت نوید می داد و وقتی راه کاروان امام حسین (ع) را سد کرده بود، معنای آن ندای غیبی را نمی فهمید.

حر با دمیدن آفتاب صبح عاشورا، باور کرد که جنگ با حسین بن علی (ع) جدی است و بناست امام و یارانش در جنگی نابرابر کشته شوند. بنابراین از لشکر عمرین سعد که فرماندهی سربازان کوفی و شامی را به عهده داشت، کناره گرفت و خود را به امام حسین (ع) رسید تا جزو سپاهیان دوزخی نباشد...

داستان «شب آفتابی» در ۱۳ فصل نوشته شده است.

در بخشی از این کتاب می خوانیم:

حر در حالی که چهره اش برافروخته شده، زیر لب با خودش زمزمه ای دارد:

- به خدا قسم من خود را میان بهشت و جهنم می بینم. و سوگند به پروردگارم، هیچ چیز را بر بهشت اختیار نمی کنم اگرچه پاره پاره شوم و مرا بسوزانند.

حر این را می گوید و ناگهان به اسب خود نهیب می زند و به سوی اردوگاه امام حرکت می کند. لشکر ابن سعد شگفت زده به حر می نگرد که به اردوگاه حسین نزدیک می شود! همه مبهوت و حیرانند! همه، زبان هایشان از شدت تعجب بند آمده! هیچ کس چنین صحنه ای را باور نمی کند. ملحق شدن سردار سپاه عمرین سعد به لشکر حسین! آن هم در جنگی که سرنوشت آن معلوم است. لشکر امام زل زده به یک سوار که به سوی آن ها نزدیک می شود. همه کنجکاوانه نگاه می کنند ببینند کیست و چه می خواهد. جلوتر که می آید او را می بینند. سواری که رنگ از چهره اش پریده و دست بر سر گذاشته و با چشمانی اشک بار می گوید: «بار خدایا. به سوی تو بازگشته ام. توبه مرا بپذیر که من رعب و وحشت در دل دوستان تو و فرزندان پیامبر افکندم»

«۱۳»

امام روی اسب نشسته و چشم به سوی حر دارد که به طرف سپاه او نزدیک می شود. عده ای از لشکریان امام، ناباورانه به این صحنه می نگردند. چه کسی آمده؟ همو که راه را بر امام بست و جسورانه و گستاخانه رو در رویش ایستاد و در برابرش صف کشید؟ همو که امام را در صحرای غربت و تنهایی فرود آورد و گذاشت در آنجا قدم از قدم بردارد؟ همو که شعله ترس و وحشت را در دل طفلان امام و اهل حرم برافروخت؟

حر جلو می آید. سپرش را به نشانه ستیز نداشتن، واژگون می کند. به امام می رسد و مقابلش می ایستد. قطره ای آلوده در برابر دریایی زلال. امام با مهربانی به چهره حر نگاه می کند. نیاز نیست حر لب به سخن بگشاید. نیاز نیست حرف های دلش را بر زبان بیاورد. رنگ توبه ای که در چشمانش نشسته، از هزاران فریاد ندامت هم گویاتر است. اما همه چیز را می فهمد. نگاه مهربانانه دیگری به حر می کند. حر به چشمان مهربان و پرعطوفت امام می نگرد. این سخت ترین صحنه ای است که او تاکنون در عمرش دیده؛ چشم دوختن در چشمان مردی آسمانی که او بزرگترین جفاها را در حقش کرده.

این کتاب با ۶۶ صفحه مصور، شمارگان هزار نسخه و قیمت ۵۰ هزار تومان منتشر شده است.

منبع: مهر